

# تورم چگونه صندوق‌های بازنشستگی را تهدید می‌کند؟

گزارش سازمان توسعه و همکاری اقتصادی نشان می‌دهد مهار تورم در نظام‌های بازنشستگی تنها با افزایش ساده مستمری ممکن نیست؛ سیاست‌گذاران باید میان عدالت اجتماعی و پایداری مالی تعادلی ظریف برقرار کنند

مستمری‌ها با نرخ تورم، به سازوکاری سنجیده‌تر روی آورده‌اند که در ادبیات سیاست‌گذاری رفاه با عنوان «شاخص‌بندی ترکیبی» شناخته می‌شود. منطق این روش آن است که افزایش مستمری تنها بر پایه شاخص قیمت مصرف‌کننده تعیین نشود، بلکه هم‌زمان تحولات بازار کار نیز در آن دخیل باشد. بر این اساس، نرخ تعدیل مستمری حاصل ترکیبی از رشد تورم و رشد میانگین دستمزد شاغلان است. نمونه روشن این رویکرد در کشورهایی چون سوئیس و آلمان مشاهده می‌شود؛ جایی که سیاست‌گذار فرمولی متوازن را به کار گرفته است:

افزایش مستمری = (۵۰ درصد نرخ تورم) + (۵۰ درصد رشد دستمزدها)

نتیجه چنین محاسبه‌ای آن است که میزان افزایش مستمری عملاً میانگینی از نرخ تورم و رشد دستمزدها خواهد بود. پشت این فرمول ساده، منطقی عمیق از عدالت بین نسلی نهفته است. بازنشستگان و شاغلان در واقع در یک کشتی مشترک اقتصادی قرار دارند. سال‌هایی که اقتصاد زیر فشار رکود و تورم قرار می‌گیرد و دستمزد نیروی کار جوان همگام با گرانی افزایش نمی‌یابد، نمی‌توان از صندوق انتظار داشت که از محل همان منابع محدود، مستمری‌ها را به‌طور کامل با تورم تعدیل کند. شاخص‌بندی ترکیبی در حقیقت مکانیزمی برای توزیع متوازن فشارهای اقتصادی میان نسل‌هاست؛ سازوکاری که هم از قدرت خرید بازنشستگان تا حد امکان محافظت می‌کند و هم پایداری مالی صندوق‌ها را از خطر فروپاشی دور نگه می‌دارد.

## حمایت هدفمند از حداقل بگیران

یکی از مهم‌ترین توصیه‌های سازمان توسعه و همکاری اقتصادی در مواجهه با موج تورم سال‌های اخیر، فاصله گرفتن از الگوی افزایش‌های درصدی یکسان برای همه بازنشستگان بود. تجربه کشورهای اروپایی نشان می‌دهد زمانی که اقتصاد با جش قیمت کالاها و اساسی رویه‌رو می‌شود، فشار واقعی تورم بیش از هر گروه دیگری بر دوش دهک‌های پایین درآس‌دی قرار می‌گیرد. سیاست‌گذاران در چنین شرایطی به جای اجرای افزایش‌های خطی، به سراغ نظام «حمایت هدفمند و پلکانی» رفتند. منطق این رویکرد روشن است: کسانی که حداقل مستمری را دریافت می‌کنند باید تقریباً به‌طور کامل در برابر تورم محافظت شوند تا قدرت خرید آنان حفظ شود. در مقابل، بازنشستگانی که مستمری‌های بالاتری دارند، افزایش‌هایی محدودتر دریافت می‌کنند؛ گاه به صورت مبالغ ثابت و گاه با درصدهایی پایین‌تر از نرخ تورم. چنین سازوکاری امکان می‌دهد منابع محدود صندوق‌ها در حساس‌ترین نقطه مداخله کنند؛ یعنی جایی که خطر سقوط خانوارها به زیر خط فقر بیش از همه احساس می‌شود و کوچک‌ترین کاهش قدرت خرید می‌تواند امنیت معیشتی آنان را به خطر اندازد.



میان عدالت اجتماعی و پایداری مالی تعادل برقرار کنند؟

## دام پرهزینه همسان‌سازی

همسان‌سازی کامل مستمری‌ها با نرخ تورم، در نگاه نخست عادلانه‌ترین واکنش سیاست‌گذار به موج گرانی به نظر می‌رسد. منطق ظاهری این رویکرد ساده است: هرگاه تورم ۴۰ درصد باشد، حقوق بازنشستگان نیز به همان میزان افزایش باید تا قدرت خرید آنان حفظ شود. با این حال، گزارش سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD) چنین سیاستی را «تله‌ای مالی» توصیف می‌کند. مسئله اصلی در سوی دیگر معادله نهفته است؛ یعنی در ورودی صندوق‌ها. شرایط رکود تورمی معمولاً اجازه نمی‌دهد دستمزد شاغلان – که مبنای دریافت حق بیمه است – همگام با تورم افزایش یابد. شکاف میان رشد محدود ورودی‌ها و جش کامل خروجی‌ها، صندوق را در زمانی کوتاه با کسری سنگین روبه‌رو می‌کند؛ کسری‌ای که غالباً جز با استقراض یا خلق پول جبران نمی‌شود و همین امر موج تازه‌ای از تورم را پدید می‌آورد. نتیجه چنین چرخه‌ای، فرسایش هم‌زمان ثبات مالی صندوق‌ها و رفاه بازنشستگان است.

## حکمت شاخص‌بندی ترکیبی

اقتصادهای توسعه‌یافته برای راهایی از چرخه فرساینده تورم و کسری صندوق‌ها، به جای پیوند مستقیم و یک‌به‌یک

میان نسل‌ها برقرار شده است؛ قراردادی که بر پایه اعتماد متقابل میان شاغلان امروز و بازنشستگان دیروز استوار است. تحلیل او تصریح می‌کند که بحران تورمی نخستین قربانی خود را در توهم «راه‌حل بی‌هزینه» می‌یابد. هیچ دولتی نمی‌تواند قدرت خرید بازنشستگان را به‌طور کامل حفظ کند، بی‌آنکه هزینه‌آن را بر دوش گروهی دیگر بگذارد. پرسش اصلی درست در همین نقطه سر برمی‌آورد: آیا این بار باید از طریق افزایش حق بیمه بر دوش نیروی کار امروز قرار گیرد، یا باید از بودجه عمومی و به قیمت کاهش سایر خدمات اجتماعی تأمین شود؟ چنین انتخابی، چنان‌که بار تأکید می‌کند، صرفاً مسئله‌ای حسابداری نیست؛ بلکه مبادله‌ای عمیقاً اخلاقی در دل سیاست رفاه است. تجربه تورمی سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ نیز همین واقعیت را به شکلی عریان آشکار ساخت. اقتصاد جهانی پس از دهه‌ها ثبات نسبی، ناگهان با موجی از تورم‌های دورقمی روبه‌رو شد. اکنون که در میانه دهه جاری از شدت آن طوفان کاسته شده، درس‌های آن برای اقتصادهایی که همچنان با تورم مزمن دست‌وپنجه نرم می‌کنند اهمیت دوچندان یافته است. تورم برای نظام‌های بازنشستگی همانند شمشیری دولبه عمل می‌کند: از سویی سفره مستمری بگیران را کوچک می‌کند و از سوی دیگر، تلاش برای جبران کامل آن می‌تواند صندوق‌ها را به مرز ناپایداری مالی بکشاند. پرسش کلیدی همین جاست: دولت‌ها چگونه می‌توانند

در شماره پیشین، تصویری نگران‌کننده از آینده صندوق‌های بازنشستگی در جهان ترسیم شد؛ تصویری که در آن تغییرات جمعیتی، پیرشدن جوامع و افزایش امید به زندگی، نسبت پشتیبانی میان شاغلان و مستمری بگیران (R=W/P) را در بسیاری از کشورها بر هم زده است. همین دگرگونی آرام اما عمیق، نظام‌های بازنشستگی را در برابر مجموعه‌ای از چالش‌های تازه قرار داده است. اکنون نوبت بررسی مهم‌ترین و فوری‌ترین این چالش‌هاست: تورم، موج گرانی، پیش از هر چیز سفره بازنشستگان را هدف می‌گیرد. گزارش تازه سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD) می‌کوشد نشان دهد دولت‌ها چگونه می‌توانند میان حفظ قدرت خرید مستمری بگیران و پایداری مالی صندوق‌ها توازن برقرار کنند.

## آزمون عدالت بین نسلی

پروفسور نیکلاس بار، اقتصاددان برجسته مدرسه اقتصاد لندن (LSE)، در ویراست ششم کتاب مرجع خود «اقتصاد دولت رفاه» (انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۲۰) یادآور می‌شود تمرکز صرف بر فرمول‌های فنی تعدیل مستمری در برابر تورم، چیزی بیش از خیره شدن به نوک کوه یخ نیست. نگاه او مسئله تورم را از سطح محاسبات اداری فراتر می‌برد و آن را به عرصه سیاست و اخلاق عمومی می‌کشاند. از منظر بار، تورم در حقیقت آزمونی برای قرارداد نانوشته‌ای است که

امین مازندرانی  
روزنامه نگار

66

تورم برای  
نظام‌های  
بازنشستگی  
تنهایک  
شاخص  
اقتصادی  
نیست؛  
این پدیده  
آزمونی دشوار  
برای عدالت  
بین نسلی  
و سنجش  
تاب‌آوری مالی  
صندوق‌های  
اجتماعی  
محسوب  
می‌شود

## دوئل اقتصاددانان بر سر صندوق‌ها

مناقشه میان طرفداران دولت رفاه و مدافعان بازار آزاد، یکی از قدیمی‌ترین جدال‌های اقتصاد سیاسی است؛ جدالی که سرنوشت صندوق‌های بازنشستگی را رقم می‌زند

تصور کنید هر ماه بخشی از دستمزدتان برای روزهای کهنسالی کنار گذاشته شود. اکنون پرسش بنیادین این است: چه نهادی باید سرنوشت این اندوخته را رقم زند؟ دولت با وعده امنیت و همبستگی اجتماعی، یا بازار با نوید بازدهی بیشتر و کارایی رقابتی؟ این پرسش، یکی از جدی‌ترین منازعات اقتصاد سیاسی در نیم قرن اخیر را شکل داده؛ جدالی میان حامیان «بیمه پایه همگانی» و طرفداران «خصوصی‌سازی صندوق‌های بازنشستگی». هر دو سوی این منظره، با استدلال‌هایی پرطنین از عدالت، کارایی و آینده‌نگری سخن می‌گویند، اما تجربه‌های جهانی نشان داده حقیقت بسیار پیچیده‌تر از یک انتخاب ساده میان دولت و بازار است.

## بازار یا دیوان‌سالاری؟

مدافعان بازار آزاد با بدبینی آشکار به مدیریت دولتی می‌نگرند. از دید آنان، سپردن منابع عظیم بازنشستگی به دستگاه‌های دیوان‌سالارانه، اغلب به تخصیص ناکارآمد سرمایه و مصرف سیاسی منابع می‌انجامد. در چنین روایتی، دولت نه یک مدیر اقتصادی کارآمد، بلکه نهادی کند و مستعد ائتلاف منابع معرفی می‌شود؛ نهادی که ممکن است ذخایر بازنشستگی را صرف پوشش کسری بودجه یا طرح‌های کم‌بازده کند.

راه‌حل این جریان روشن است: خصوصی‌سازی کامل صندوق‌ها. بر اساس این الگو، هر فرد صاحب یک حساب بازنشستگی شخصی است و می‌تواند مدیریت آن را به شرکت‌های حرفه‌ای سرمایه‌گذاری بسپارد. رقابت میان این شرکت‌ها، به‌زعم مدافعان بازار، باعث افزایش کارایی و خلق بازدهی بیشتر خواهد شد. نمونه شاخص چنین الگویی در سال ۱۹۸۱ در شیلی شکل گرفت. حوزه پنیرا، معمار این اصلاحات، نظام بازنشستگی دولتی را منحل

یکی از مهم‌ترین نمونه‌های انتقادی تبدیل شد. با گذشت چند دهه، روشن شد که کارمزدهای بالای شرکت‌های مدیریت دارایی بخش قابل توجهی از سود سرمایه‌گذاری را جذب کرده است. در نتیجه بسیاری از بازنشستگان با مستمری‌هایی روبه‌رو شدند که حتی هزینه‌های پایه زندگی را پوشش نمی‌داد. این وضعیت در نهایت به اعتراضات گسترده اجتماعی انجامید و بحث درباره بازگشت نقش دولت در نظام بازنشستگی را دوباره در مرکز سیاست‌گذاری قرار داد.

## راه میانه در جهان

امروزه بسیاری از اقتصاددانان برجسته معتقدند هر دو رویکرد افراطی با محدودیت‌های جدی روبه‌رو هستند. تجربه‌ها نشان داده است دولت‌ها در مدیریت مستقیم سرمایه‌ها همواره کارآمد نیستند، همان گونه که بازارهای مالی نیز نمی‌توانند امنیت اجتماعی را به‌تنهایی تضمین کنند. به همین دلیل، رویکرد غالب در اصلاح نظام‌های بازنشستگی در جهان به سمت مدل‌های «چندلایه» حرکت کرده است. در این الگو، دولت وظیفه دارد یک بیمه پایه و حداقل درآمد سالانه را برای همه شهروندان تضمین کند تا خطر فقر در دوران کهنسالی کاهش یابد. در کنار آن، حساب‌های سرمایه‌گذاری فردی با مدیریت بخش خصوصی ایجاد می‌شود تا افراد بتوانند با استفاده از ظرفیت بازار سرمایه، سطح رفاه خود را در دوران بازنشستگی افزایش دهند. این ترکیب در واقع تلاشی برای جمع کردن دو منطق متفاوت است: امنیت اجتماعی دولت و کارایی اقتصادی بازار. تجربه کشورهایی که چنین الگوهایی را اجرا کرده‌اند نشان می‌دهد پایداری نظام‌های بازنشستگی زمانی تقویت می‌شود که میان این دو منبع قدرت تعادلی سنجیده برقرار گردد.

نکته  
P 0 1 N T

## نسخه‌ای متفاوت برای نجات صندوق‌ها

بحران صندوق‌های بازنشستگی تقریباً در همه کشورها با نسخه‌هایی مشابه همراه می‌شود؛ افزایش سن بازنشستگی، کاهش مزایا یا فشار بیشتر بر بیمه‌پردازان رسمی. همین مسئله سبب شده هر بحثی درباره اصلاحات بازنشستگی، پیش از آنکه به راه‌حل اقتصادی تبدیل شود، به منبعی برای نگرانی اجتماعی بدل شود. با این حال تجربه برخی کشورها نشان می‌دهد اصلاحات الزاماً به معنای تحمیل هزینه به نیروی کار نیست. گاهی می‌توان به جای کوچک کردن سهم بازنشستگان، دامنه مشارکت در نظام بیمه‌ای را گسترش داد و منابع تازه‌ای برای صندوق‌ها ایجاد کرد. تجربه اروگوئه در آمریکای لاتین یکی از مهم‌ترین نمونه‌های چنین رویکردی است؛ الگویی که به جای تنبیه بیمه‌پردازان رسمی، اقتصاد غیررسمی را وارد چرخه حمایت اجتماعی کرد.

ارگوئه در آغاز دهه ۲۰۰۰ با وضعیتی پیچیده روبه‌رو بود. جمعیت کشور به سرعت در حال سالمند شدن بود و صندوق‌های بازنشستگی با فشار مالی فزاینده مواجه بودند. بخش بزرگی از نیروی کار نیز بیرون از ساختار رسمی اقتصاد فعالیت می‌کرد؛ از دست‌فروشان و کارگران ساختمانی تا مشاغل خانگی و نیروهای مستقل. این گروه‌ها نه مالیات مؤثری پرداخت می‌کردند و نه سهمی در تأمین منابع صندوق‌های بازنشستگی داشتند. نتیجه آن بود که بار اصلی تأمین مالی نظام بازنشستگی بر دوش کارگران رسمی و دولت قرار گرفته بود؛ وضعیتی که استمرار آن می‌توانست به بحران اجتماعی و مالی گسترده‌تری منجر شود. دولت ارگوئه به جای حرکت به سوی سیاست‌های ریاضتی، مسیر دیگری را انتخاب کرد. راهبر اصلی، افزایش تعداد مشارکت‌کنندگان در نظام بیمه‌ای بود، نه افزایش فشار بر بیمه‌پردازان موجود. سال ۲۰۰۷ طرحی با عنوان «مالیات یکپارچه» به اجرا درآمد؛ مدلی که با هدف جذب شاغلان غیررسمی طراحی شده بود. سازوکار این طرح ساده اما مؤثر بود. صاحبان مشاغل خرد و نیروهای فاقد قرارداد رسمی می‌توانستند با پرداخت مبلغی ثابت و محدود، هم مالیات خود را بپردازند و هم تحت پوشش بیمه درمانی و بازنشستگی قرار گیرند. دولت برای تشویق ورود این گروه‌ها، بخشی از سهم بیمه را در سال‌های نخست کاهش داد و امکان ورود تدریجی به نظام رسمی را فراهم ساخت. نتایج این سیاست طی کمتر از یک دهه آشکار شد. نرخ پوشش تأمین اجتماعی در ارگوئه به بیش از ۸۰ درصد رسید و صدها هزار شاغل غیررسمی وارد چرخه بیمه‌پردازی شدند. افزایش تعداد مشارکت‌کنندگان، منابع مالی تازه‌ای را به صندوق‌های بازنشستگی تزریق کرد و فشار بر بودجه عمومی را کاهش داد. اهمیت این تجربه در آن بود که اصلاحات بدون شوک اجتماعی گسترده انجام شد. نه مستمری‌ها کاهش یافت و نه سن بازنشستگی به شکل ناگهانی افزایش پیدا کرد. دولت توانست از مسیر توسعه پوشش بیمه‌ای، پایداری مالی صندوق‌ها را تقویت کند و هم‌زمان دامنه حمایت اجتماعی را نیز گسترش دهد. اقتصاد ایران نیز امروز با واقعیتی مشابه روبه‌روست. میلیون‌ها نفر در قالب مشاغل آزاد، سکوهای اینترنتی، فعالیت‌های خدماتی و کسب‌وکارهای خرد خارج از پوشش پاید بیمه‌ای قرار دارند. همین شکاف، ظرفیت بزرگی از منابع بالقوه را بیرون از چرخه تأمین اجتماعی نگه داشته است. تجربه ارگوئه نشان می‌دهد اصلاحات موفق الزاماً از مسیر فشار بر کارگران رسمی عبور نمی‌کند.